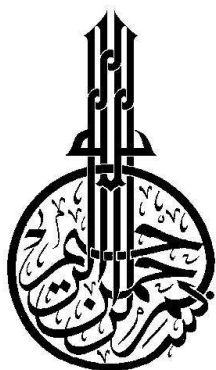


مسیر سرسپردگی

ر. دیوید کولیج



فهرست مطالب

ت	مقدمه مترجم
۱	مقدمه
۳	دین و خداوند
۸	دیدار ناگزیر
۱۵	مسیر سرسپردگی
۲۶	پنج گام تقوا
۳۰	سخن پایانی
۳۳	درباره نویسنده

مقدمه مترجم

اگر نگوییم که در آمریکا، مخصوصاً در فضای دانشگاهی و روشنفکری، «خدا مرده است»، لااقل می‌توانیم ادعا کنیم که تفکر در مورد امر قدسی مسأله‌ای حاشیه‌ای است. البته در این میانه افرادی پیدا می‌شوند که شنا کردن برخلاف جریان آب را خوب بلدند. در میان تازه‌مسلمانانی که دیده‌ام، شاید شاخص‌ترین‌شان نویسنده همین کتاب باشد. قرن‌ها پیش، اجدادش از اسکاتلند به آمریکا مهاجرت کرده‌اند و به قول خودش، در محله‌ای زندگی کرده که حتی یک غیرسفیدپوست وجود نداشته است. در نوجوانی به صورت اتفاقی با قرآن آشنا و مسلمان می‌شود و بعد از حضور در جلسات محرم در شهر نیویورک رابطه عمیق احساسی با اهل بیت علیهم‌السلام پیدا می‌کند. من دورادور تنها شاهد تغییر رفتارهای او در سال‌های اخیر، مخصوصاً پیش و پس از سفر زیارتی‌اش به نجف و کربلا، بوده‌ام:

«هر کسی، چه سنی و چه شیعه، به این مسأله اذعان دارد که هیچ کس به بزرگی امام علی علیه‌السلام نیست؛ مقام حضرت محمد صلی‌الله‌علیه و آله و سلم که جای خود دارد [و بالاتر از همه انسان‌هاست]. وقتی موقع زیارت امام علی علیه‌السلام دو رکعت نماز خواندم، اشک بی‌اختیار از چشمانم می‌آمد. تمام آنچه از امام علی علیه‌السلام می‌دانستم چون سیل به سوی قلبم روانه شده بود. همه بلاها، مصیبت‌ها و دشواری‌هایی که ایشان متحمل شده بود. وفاداری، پایداری و عزمش در ادامه دادن کاری که باید به سرانجام می‌رسید بی آن که به سختی آن کار فکر کند. آن وقت بود که فهمیدم و اکنون به یاد می‌آورم، اگر همه لحظه‌هایم

را در مسیر حقیقت استفاده کنم، به اندازه یک قطره از اقیانوس ابوتراب علی‌ه‌السلام نخواهد شد.»^۱

وقتی پای صحبتش می‌نشستم به ایمانش غبطه می‌خوردم؛ پنداری خداوند او را به دنیا آورده که یادمان بیاورد حتی در اوج غفلت و فروبستگی امر قدسی، می‌شود دیندار ماند و هیچ بهانه‌ای برای غفلت پذیرفته نیست. همین نوشته بالا که از وبلاگش برداشته‌ام، نامه‌ی خداحافظی‌اش از نیویورک برای شروع تحصیل دکتری برکلی است با این توضیح که قبل از شروع سال تحصیلی به بنگلادش می‌رود تا برای کمک به مسلمانان آواره‌ی روهینگیا آستین همت بالا بزند.

بلافاصله پس از انتشار کتاب و خواندن آن، از او خواستم که به من اجازه ترجمه کتاب را بدهد. دست به کار شدم و سعی کردم هر آن چه بلدم روی داریه ترجمه بریزم. متأسفانه در ترجمه تخصصی ندارم و با این کمیت لنگ، خوب می‌دانم که آب در هاون کوبیده‌ام. امیدوارم این توضیحات عذر بدتر از گناه ترجمه ضعیف نباشد. عنوان اصلی کتاب به شکل زیر است که ترجیح دادم به ترجمه تحت‌اللفظی آن وفادار نمانم:

“The Beautiful Surrender: Islam as a Path to be Walked”

در فرآیند ترجمه سعی کردم در بسیاری از جاها، با سعی در ضربه نزدن به پیام اصلی، دست به ترجمه آزاد بزنم. ترجمه‌های قرآنی همه از سایت تنزیل و از روی ترجمه آیت‌الله مکارم شیرازی، پس از برداشتن توضیحات داخل کمانک، اخذ شده است. متن عربی قرآن نیز از روی سایت تنزیل برداشته شده است. متن این کتاب را به قالب XeTeX در وبسایت گیت‌هاب به صورت متن‌باز گذاشته‌ام به آن امید که اگر خواهان دسترسی به متن اصلی برای تبدیل به قالب‌هایی غیر از پی‌دی‌اف یا تغییر نوع و اندازه قلم باشید، با دردسر کمتری مواجه شوید. علاوه بر این، امکان یادآوری ایرادهای ترجمه از طریق سامانه پیگیری خطاها در این وبگاه وجود دارد:

^۱ amercycase.com/2018/08/12/leaving-on-a-jet-plane/

github.com/rasoolims/surrender

در نهایت جا دارد از برادر بزرگوار آقای محمدحسین باطنی برای مطالعه پیش نویس این ترجمه سپاسگزاری کنم.

هر چه گفتیم جز حکایت دوست
در همه عمر از آن پشیمانیم

محمدصادق رسولی

تابستان ۱۳۹۷ ه. ش.، نیویورک

تقدیم به
والدینم کُنّی و دیوید
خواهرانم استفانی و لیزا
همسرم سمیه
و فرزندان زین

با سپاس از امیره شومان که سبب اولیۀ نوشتن این کتاب شد.
از سمیه بالباله، مریم الدباغ، کُنی کولیج، ای. دیوید کولیج سوم، امام زید شاکر و
عقیله نقوی به خاطر بازبینی چندبارهٔ پیش‌نویس این کتاب سپاسگزارم. البته مسئولیت
هر آنچه در این کتاب نوشته شده با من است.
در نهایت، از همهٔ معلمانم، چه آن‌هایی که در قید حیاتند و چه آن‌هایی که از دنیا
رفته‌اند، به خاطر تعلیم اسلام به من سپاسگزارم. امیدوارم خداوند به خاطر دانشی که به
من آموختند پاداششان دهد.

مقدمه

تابستان ۱۹۹۷، پس از اتمام دبیرستان شبانه‌روزی و پیش از ورود به دانشگاه، شروع به خواندن قرآن کردم. قبلاً در مدرسه شبانه‌روزی بخش‌های منتخبی از قرآن را در کلاس «ادیان غربی» خوانده بودم اما این مرتبه فرق می‌کرد. من یک نسخه از قرآنی را در دست داشتم که برایم قابل فهم بود، می‌توانستم حتی تصادفی بخشی از آن را باز کنم و بی هیچ پیش‌نیازی بخوانم و در مورد آنچه خوانده‌ام تأمل کنم. قرآنی که داشتم نسخه ویرایش‌شده ترجمه مارمادوک پیکثال^۲ بود که اولین بار در سال ۱۹۳۰ میلادی در لندن منتشر شده بود. روزی که دو نفر از آشناهای مسلمان‌شده‌ام را در یکی از اجراهای محلی موسیقی پانک راک^۳ دیدم، آن‌ها این کتاب را به من توصیه کردند و من از کتابفروشی اسلامی خیابان دِون^۴ شهر شیکاگو این کتاب را خریدم.

قرآن شبیه هیچ کدام از کتاب‌هایی که قبلاً خوانده بودم نبود. هر چه بیشتر می‌خواندم، بیش از پیش درمی‌یافتم که این کتاب را یک انسان ننوشته است. پیامی عمیق در متن قرآن بود که مرا به تأمل وامی‌داشت. باعث می‌شد همیشه خود را نسبت

^۲ Marmaduke Pickthall

^۳ Punk rock

^۴ Devon

به قرآن حقیر ببینم. مکرراً قرآن را می‌خواندم و سعی می‌کردم آن را و احساسات خود را نسبت به آن بفهمم. من اسیر تجلی خرد برتر موجود در قرآن شده بودم.

بعد از سال اول کارشناسی، شغلی برای تابستان دست و پا کردم و به عنوان مشاور پسران نوجوان چهارده تا شانزده ساله استخدام شدم. موقعی که به اردوگاه رفتم، قرآن را همراه خودم بردم. در همان تابستان، من و یکی دیگر از همکارانم دو سفر با کانو ترتیب دادیم؛ اولی‌اش یک سفر نه‌روزه به سمت نیویورک و دیگری یک سفر دو هفته‌ای به سمت منطقه حیات وحش کبک. موقع سفر دوم بود که وارد مرحله اسلام آوردن شدم. هر روز بعد از راست و ریست کردن کارهای اردوگاه، ده دقیقه‌ای کنجی خلوت می‌جستم تا در آیات قرآن درنگ کنم. کنار رودخانه‌ها و برکه‌ها می‌نشستم، به درختان و آسمان چشم می‌دوختم و قرآن را باز می‌کردم. هر روز یک فکر به ذهنم خطور می‌کرد: اگر معنایی ذاتی در زیبایی کائنات باشد، درست همان معنایی است که قرآن می‌خواهد به ما بگوید. وقتی در کنار آن رودخانه‌ها و برکه‌ها قرآن می‌خواندم و نظاره‌گر پدیدار شدن ستاره‌ها در آسمان تیره می‌شدم، در وجود حسی نو پدیدار می‌شد و آن حس چیزی جز ایمان نبود.

می‌توانم به بخش‌هایی از قرآن ارجاع بدهم تا منظورم را برسانم. اما این کتاب تلاش یک خردِ ناکامل برای بیان تجربه‌اش در مورد خردی است که همه موجودات شناخته و ناشناخته را به عرصه وجود آورده است. این کتاب نه درباره من، بلکه درباره اسلام است. این نوشته تلاش حقیرانه‌ای است برای طلب رحمت از کسی که مرا آفریده است؛ همان کسی که آن ترجمه قرآن را در تابستان ۱۹۹۷ به دستم رساند.

ر. دیوید کولبیچ

رمضان ۱۴۳۹ هجری قمری، ژوئن ۲۰۱۸ میلادی

دین و خداوند

چگونه سخن از دین را آغاز کنیم؟ آیا مثل درس‌های «ادیان جهان»، که در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود، عقائد بنیادی و عبادات اصلی ادیان بزرگ را مرور کنیم؟ آیا باید در مورد کاری که دین در جهان می‌کند مانند «خون‌ریزی» یا «تشویق مردم به از خودگذشتگی» بگوئیم؟ راه درست برای آغاز چیست؟ ترجیح من این است که سخنم را با این جمله آغاز کنم که از اصطلاح «رلیجن»^۵، که در زبان انگلیسی برای دین استفاده می‌شود، استفاده نخواهم کرد. کلمه «رلیجن» تنها در چند قرن اخیر در زبان انگلیسی استفاده شده است و من نیز مانند پژوهشگر دانشگاه هاروارد، ویلفرد کانتول اسمیث^۶، این واژه را برای ادای معنای دین نارسا می‌دانم. در عوض از همان واژه عربی «دین» که عمری بسیار طولانی‌تر از آن واژه انگلیسی دارد استفاده می‌کنم. واژه «دین» در قرآن، در سورة الکافرون، این گونه بیان شده است:

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ﴿١﴾ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٢﴾ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿٣﴾ وَلَا
أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ ﴿٤﴾ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿٥﴾ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ﴿٦﴾

^۵Religion

^۶Smith, Wilfred Cantwell. "The meaning and End of Religion." Fortress Press: 1991.

بگو ای کافران! (۱) آنچه را شما می‌پرستید من نمی‌پرستم. (۲) و نه شما آنچه را من می‌پرستم می‌پرستید (۳) و نه من هرگز آنچه را شما پرستش کرده‌اید می‌پرستم (۴) و نه شما آنچه را که من می‌پرستم پرستش می‌کنید (۵) آیین شما برای خودتان، و آیین من برای خودم. (۶)

از نظر واژه‌شناسی، واژهٔ دین مرتبط با «دین» به معنای بدهی است. همهٔ ما به ارادهٔ دیگران و نه به انتخاب خودمان به دنیا آمده‌ایم. پنداری زندگی می‌کنیم که دین‌مان را اول از همه نسبت به آن چیزی که موجب به وجود آمدن ماست ادا کنیم. هیچ کدام مان نمی‌توانیم بی‌عمل زندگی کنیم زیرا همین که زنده‌ایم به این معنی است که مدام در حال انتخاب کردن و عمل به آن انتخاب‌ها هستیم. هر کسی بر اساس فهم خود در مورد معنای زندگی دست به انتخاب و عمل می‌زند. اگر کسی فکر کند که زندگی بی‌معناست و همهٔ وجود حاصل از یک اتفاق کاملاً تصادفی است، هر کاری که دلش بخواهد می‌کند. اگر کسی همهٔ زندگی‌اش را مدیون والدینش بداند، همهٔ هم و غمش را برای خدمت کردن و شاد کردن والدینش می‌گذارد. اگر من بر این باور باشم که خداوند همان کسی است که مرا به عرصهٔ وجود آورده است، احتمالاً آن گونه زندگی خواهم کرد که به پاس زندگی‌ای که به من عطا شده است، حق‌شناس پروردگار باشم. در همهٔ حالات، انسان همین که به وجود می‌آید دین دارد. بنابراین وقتی که قرآن می‌گوید «آیین شما برای خودتان، و آیین من برای خودم»، در مورد همهٔ انسان‌ها صحبت می‌کند، حتی آن‌هایی که ما آن‌ها را بی‌دین یا به دور از هر گونه معنویت می‌پنداریم.^۷

فهم این سخن بسیار اهمیت دارد؛ مخصوصاً در شرایط کنونی که ما دین را یک

^۷ Chittick, William C. and Sachiko Murata. "The vision of Islam." pp. xxvii-xxix, Paragon House: 1994.

شأن جدا افتاده از دیگر شئون زندگی می‌بینیم و آن را کاملاً جدا از دیگر جنبه‌های زندگی مانند سیاست، اقتصاد و هنر می‌پنداریم. اسلام هرگز بین امر قدسی و امر عرفی^۸ تفاوتی نمی‌گذارد. در آیه ۱۱۵ سوره بقره آمده است:

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

مشرق و مغرب، از آن خداست. و به هر سو رو کنید، خدا آنجاست. خداوند بی‌نیاز و داناست.

همه چیز در زندگی، حتی گفتمان‌های عرفی، امری از حقیقت الهی را بازتاب می‌دهند. فقط این مهم است که درست به آن‌ها بنگریم. در جای دیگری از قرآن، آیه چهارم سوره حدید، آمده است: وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ^۹. فرقی نمی‌کند؛ اگر در بازی فوتبال آمریکایی باشید، در باشگاه شبانه، در دفتر یک سیاست‌مدار، در اتاق جلسات یک شرکت، در کلیسا یا مسجد، هر جا که باشید، خدا آنجا حضور دارد. خداوند در آیه هفتم سوره مجادله می‌فرماید:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

آیا نمی‌دانی که خداوند آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است می‌داند؛ هیچ گاه سه نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر اینکه خداوند چهارمین آن‌هاست، و هیچ گاه پنج نفر با هم

^۸Secular

^۹و هر جا باشید او با شما است، و خداوند نسبت به آنچه انجام می‌دهید بیناست.

نجوا نمی‌کنند مگر اینکه خداوند ششمین آن‌هاست، و نه تعدادی کمتر و نه بیشتر از آن مگر اینکه او همراه آن‌هاست هر جا که باشند، سپس روز قیامت آنها را از اعمالشان آگاه می‌سازد، چرا که خداوند به هر چیزی داناست.

البته قاعدتاً این حرف به این معنا نیست که ما همیشه در احاطه شعائر مذهبی مانند اذان، که هر روز چندین بار در کشورهای اسلامی خوانده می‌شود، هستیم. بلکه ما با جلوه‌های بی‌نهایت توانایی خلاقانه پروردگار مواجهیم. وقتی به یک نمایشگاه هنری می‌رویم، از مهارت‌هایی که یک هنرمند با آن‌ها اثر هنری‌اش را به وجود آورده شگفت‌زده می‌شویم. اگر همان هنرمند در آن نمایشگاه حضور داشته باشد، شاید از او دربارهٔ مبدأ این خلاقیت و روش‌هایی که این اثر هنری را ساخته است پرسیم. ممکن است هیجان‌زده شویم و به هنرمند بگوییم «عاشق کارش هستیم.» دلیل این هیجان ما این است که آن هنرمند را مبدأ آن هنر می‌دانیم. چیزی منحصر به فرد در مورد خلاقیت هنرمندان وجود دارد که می‌خواهیم آن را بفهمیم و بستاییم. خداوند بسیار بالاتر از این‌هاست. همان‌گونه که به زبان عربی می‌گوییم «الله اکبر»، خداوند از یک هنرمند بزرگ‌تر است، زیرا که خلاقیت یک هنرمند تنها قطره‌ای از اقیانوس آفرینش الهی است. خداوند از هر دانشمندی بزرگ‌تر است، زیرا خرد یک دانشمند قطره‌ای از خرد مطلق است. خداوند از هر زن یا مرد زیبایی‌برتر است، زیرا آن زیبایی ظاهری آفریده زیبایی پروردگار است، پروردگاری که نه زاده و نه زائیده شده است.

دین را نباید هر چیزی غیر از کلیت وجود بدانیم. اگر تخمین کنونی ما از عمر کائنات، که ۱۳/۸ میلیارد سال است، درست باشد، حتماً خداوند در همهٔ زمان‌ها و فضاها بوده است. یکی از معلم‌هایم یک بار به من گفت: «برای خداوند هیچ لحظه‌ای از چهارده میلیارد سال کمتر نیست و هیچ اتمی از کهکشان کوچک‌تر نیست، زیرا

خداوند فرای زمان و مکان وجود دارد و خود او خالق زمان و مکان است.» تأمل در دین نه تنها تجربهٔ ما را در مورد وجود محدود نمی‌کند بلکه به ما این فرصت را می‌دهد که همهٔ چیزهایی را که بود و هست و خواهد بود دریابیم. در عین حال، دین همیشه یک واقعیت ناگزیر را به ما گوش‌زد می‌کند: زمانِ ما بر روی زمین تمام‌شدنی است. یک روز باید دین خود را ادا کنیم. دین آمده تا ما را برای آن روز آماده کند.

دیدار ناگزیر

مطالب غیرمنتظره در قرآن فراوان دیده می‌شود. یکی از نمونه‌های آن اشاره به واژه مرگ پیش از واژه زندگی است.

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ ﴿٢﴾ [ملک]

پربرکت و زوال‌ناپذیر است کسی که حکومت جهان هستی به دست اوست، و او بر هر چیز تواناست. (۱) آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می‌کنید، و او شکست‌ناپذیر و بخشنده است. (۲)

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ [بقره، ۲۸]

چگونه به خداوند کافر می‌شوید؟ در حالی که شما مردگان بودید، و او شما را زنده کرد. سپس شما را می‌میراند و بار دیگر شما را زنده می‌کند. سپس به سوی او بازگردانده می‌شوید.

قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِّن سَبِيلٍ [غافر،

[۱۱]

آنها می‌گویند: «پروردگارا! ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی. اکنون به گناهان خود معترفیم. آیا راهی برای خارج شدن وجود دارد؟»

ما معمولاً فراموش می‌کنیم که میلیارد‌ها سال بی‌جان بودیم و اصلاً هم از این مسأله رنجیده‌خاطر نبودیم. زمین شکل گرفت، تمدن‌ها آمدند و رفتند، و ما حتی نمی‌دانستیم چه اتفاقی دارد می‌افتد. و سپس زیستن را تجربه کردیم. تأکید قرآن نیز بر آن است که همان طوری که یک بار قبلاً به دنیا آمدیم، بار دیگر نیز امکان تولد وجود دارد.

أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ ﴿٧٧﴾ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿٧٩﴾ [یس]

آیا انسان نمی‌داند که ما او را از نطفه‌ای بی‌ارزش آفریدیم؟ و او به مخاصمه آشکار برخاست. (۷۷) و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت «چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟» (۷۸) بگو «همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید و او به هر مخلوقی داناست.» (۷۹)

در تفسیر شافی^۱ داستانی در مورد آیات فوق آمده است. ما باید به این نکته توجه داشته باشیم که حضرت محمد ﷺ، اولین معلم بشری قرآن، با مخاطبان بدبینی

^۱ Shafi, Maulana Mufti Muhammad. "Ma'ariful Qur'an: a Comprehensive Commentary on the Holy Qur'an." 7:413, Translated by Maktaba-e-Darul'Ulum Karachi. 1997–2004.

مواجه بود. بدینی جزئی از طبیعت بشر است و لزوماً مخصوص روزگار ما نیست. در آن داستان آمده است وقتی پیامبر ﷺ در مورد زندگی پس از مرگ موعظه کرد، یکی از شنندگان که به این حرف باور نداشت استخوان پوسیده‌ای را برداشت، در دست‌های آن استخوان را فشار داد و به گرد تبدیل کرد، و گفت «چه کسی این استخوان‌های پوسیده را زنده می‌کند؟» پاسخ به واضح‌ترین شکل ممکن داده شد: «همان کسی که اولین بار آن استخوان را به وجود آورد، آن را زنده می‌کند.»

یکی از نام‌های خداوند در قرآن «المصور» است. شکل جسمانی ما هر روز تغییر می‌کند، و این نام خدا به ما خاطرنشان می‌کند که ما اختیاری در مورد شکل جسمانی مان نداریم. خود من شاهد رشد پسر من از زمانی که او را از دستگاه سونوگرافی دیدم تا حالا، که روی زمین به راحتی راه می‌رودم و به فضل خداوند او یک روز بزرگ خواهد شد. با وجودی که من و همسرم وسیله به دنیا آمدن فرزندان بودیم، در این فرآیند هیچ دخالتی نداشتیم. نوع بیان قرآن در این رابطه روشن است.

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعُلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ [مؤمنون، ۱۴]

سپس نطفه را به صورت علقه [خون بسته]، و علقه را به صورت مضغه [چیزی شبیه گوشت جویده شده]، و مضغه را به صورت استخوان‌هایی درآوردیم و بر استخوان‌ها گوشت پوشانیدیم. سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم. پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است.

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ [نحل، ۷۸]

و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود در حالی که هیچ چیز نمی دانستید؛ و برای شما، گوش و چشم و عقل قرار داد، تا شکر نعمت او را به جا آورید.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ [تغابن، ۳]

آسمان ها و زمین را به حق آفرید و شما را تصویر کرد، تصویری زیبا و دلپذیر و سرانجام به سوی اوست.

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ لَكُمْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ [نحل، ۷۰]

خداوند شما را آفرید. سپس شما را می میراند. بعضی از شما به نامطلوب ترین سنین بالای عمر می رسند، تا بعد از علم و آگاهی، چیزی ندانند. خداوند دانا و تواناست.

نکته مهمی که باید در خاطر داشته باشیم آن است که این اتفاق یک فرآیند است. همان طور که پیش تر اشاره کردم، زمان فقط از دیدگاه انسانی مفهومی مرتبط است. برای خداوند هیچ تجربه ای با زمان محدود نمی شود. بنابراین حتی اگر به وجود آمدن من یک فرآیند چند میلیارد ساله باشد، باز هم خدا بوده که مرا آفریده است. همین طور اگر روزی پیر شوم و «به بدترین مرحله زندگی برسم؛ آنچنان که بعد از علم و آگاهی،

چیزی ندانم»^{۱۱} لزوماً یک فرآیند زوالِ اتفاقی نیست، بلکه فرآیندی است که خداوند آن را هدایت می‌کند.

پیامبر ﷺ به پیروانش آموخت که هر گاه بیمار شدند به سراغ دارو بروند و در عین حال به خدا توکل کنند. قرن‌های متمادی مسلمانان در مسائل پزشکی پیشرو بودند و امروز نیز بسیاری از پزشکان و محققان داروسازی مسلمان هستند. باور به آفرینندهٔ مرگ و زندگی لزوماً به معنای آن نیست که مؤمنان نباید در مسائلی که در آن‌ها توانایی دخالت دارند، ایفای نقش کنند. اما همان طوری که هر پزشکی می‌داند، موقعیت‌هایی پیش می‌آید که هیچ کاری از دست پزشک ساخته نیست. قرآن در آیات هشتاد و سوم تا هشتاد و هفتم سورهٔ واقعه می‌فرماید:

لَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿٨٣﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ﴿٨٤﴾ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ
وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿٨٥﴾ فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿٨٦﴾ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ ﴿٨٧﴾

پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد (۸۳) و شما در این حال نظاره می‌کنید (۸۴) و ما از شما به او نزدیک‌تریم ولی نمی‌بینید. (۸۵) اگر هرگز در برابر اعمالتان جزا داده نمی‌شوید (۸۶) پس آن را بازگردانید اگر راست می‌گویید. (۸۷)

انسان بسیاری از کارهای ظاهراً ناممکن را می‌تواند انجام دهد ولی غلبه بر مرگ کاری نیست که برای آن راه حلی داشته باشد. همه می‌میرند. مرگ محثوم یک قاعدهٔ ثابت و خلل‌ناپذیر برای همهٔ انسان‌هاست. بنابراین بخش بزرگی از دین ما بر مبنای بینش ما در مورد اتفاقات پس از مرگ است. اگر ما به رستاخیز ایمان نداشته باشیم،

^{۱۱} اشاره به آیهٔ پنجم سورهٔ حج.

کما این که میلیاردها سال قبل مرده بودیم، آن‌گاه بر اساس همین بی‌ایمانی زندگی و عمل می‌کنیم. اگر ما به زندگی رضایت‌بخش و خرم پس از مرگ باور داشته باشیم، آن‌گاه همه تلاش خود را در زندگی اکنون صرف آن می‌کنیم که به آن تجربه لذت‌بخش دست یابیم.

بگذارید مثالی بزنم. من عاشق درختان هستم. همیشه در نظر من، درختان زیباترین پدیده در این دنیا هستند. خیلی وقت‌ها هوس می‌کنم به جاهایی بروم که پر از دار و درخت باشد و هیچ کاری غیر از تماشای آن‌ها نداشته باشم. چون برای من تماشای آن‌ها به خودی خود هدفی غایی است. اما یکی از دلایلی که خیلی وقت‌ها از رفتن به جنگل چشم‌پوشی می‌کنم این است که باور دارم زیبایی این درختان در مقایسه با زیبایی درختانی که در آن دنیا شاید ببینم هیچ است. قرآن به درخت سدرۃ‌المنتهی اشاره می‌کند. از نظر علمای اسلامی، این درخت نمایانگر بالاترین جزء خلقت است. به بیانی دیگر، این درخت در جایی از خلقت وجود دارد که به حضور الهی نزدیک‌ترین است – جایی که هیچ حضور جسمانی‌ای معنا ندارد. خوش دارم به لطف خداوند آن درخت را ببینم. بنابراین اگر کوشیدن برای بهبود معنویتم نیازمند حضور در شهر باشد و در نتیجه از دیدن درختان جنگل محروم باشم، اشکالی ندارد؛ چون این زندگی مقدمه‌ای برای چیزی است که «بہتر و پایدارتر»^{۱۲} است.

واقعیت این است که ما هر روز برای مسائل دنیایی عادت به ازخودگذشتگی داریم. شانزده سال به مدرسه می‌رویم که کار مطلوبی پیدا کنیم و خانه‌ای کوچک برای خودمان بخریم. سال‌ها و سال‌ها پس‌انداز می‌کنیم تا فقط به کشور مورد علاقه‌مان مسافرت کنیم. زمان‌هایی را فقط برای گذراندن با کسانی که دوست داریم اختصاص می‌دهیم. پس

^{۱۲} اشاره به آیه ۱۷ سورة اعلی.

چرا نباید در این زندگی برای مرحله بعدی تلاش کنیم؟

اگر در دین کسی باور به زندگی پس از مرگ وجود داشته باشد، آن شخص باید کارهای روزانه‌ای را انجام دهد که نمایانگر عملی آن باور است. در غیر این صورت، آن باور صرفاً در مقام حرف باقی می‌ماند. فرض اسلام بر آن است که خداوند بهتر از ما می‌داند که ما چه کاری را باید انجام دهیم و بهترین راه برای رسیدن به آمرزش ابدی چیست. هر چه باشد، یکی از نام‌های خداوند کریم، یعنی بخشنده، است.

مسیر سرسپردگی

مراد از واژه «اسلام» دین پیامبر خاتم حضرت محمد ﷺ و پیروان ایشان یعنی «مسلمانان» است. همان طور که پیداست در هر دو واژه اسلام و مسلمان، سه حرف سین، لام و میم تکرار شده است. در زبان عربی بیشتر واژه‌ها ریشه‌ای سه‌حرفی دارند. از همین رو، این دو واژه مشتق از یک ریشه واژگانی هستند. البته س-ل-م ریشه واژه دیگری نیز است که آن واژه یکی از نام‌های خداوند، یعنی «السلام»، آرام و صلح‌طلب، است؛ کما این که در یکی از دعاهای منسوب به پیامبر اکرم ﷺ^{۱۳} آمده است:

اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ تَبَارَكْتَ ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ

پروردگارا تو خود آرامش هستی و آرامش از جانب توست و تو با برکت هستی ای صاحب شکوه و عظمت.

اسلام که در معنای واژگانی به معنای سرسپردگی است، بنا را بر حصول آرامش در سایه سرسپردگی حقیقت «السلام» گذاشته است: سرسپردگی در برابر آرامش مطلق

^{۱۳} Islahi, Mohammad Yusuf. "Etiquettes of Life in Islam." New edited English version of Urdu A'dab-E-Zindagi. Markazi Maktaba Islam. page 106, 1997.

موجب آرامش می‌شود. تنها یک راه برای رسیدن به خداوند وجود دارد و همان طور که پیش‌تر گفتیم، ما ناگزیر از رفتنیم؛ چه بخواهیم و چه نخواهیم ما به سمت او می‌رویم. مسلمان بودن معنایش رفتن در این مسیر با آغوش باز است و دگرگونی‌ای که پس از این سرسپردگی اتفاق می‌افتد، در زندگی همین دنیا قابل مشاهده است. به همین خاطر، همه انسان‌ها این فرصت را دارند که به سرسپردگی خودخواسته در برابر آفریدگارشان برسند. مثلاً در آیه شصت و هفتم سوره آل عمران در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام آمده است:

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه موحدی خالص و مسلمان بود و هرگز از مشرکان نبود.

قرآن بر این نکته تأکید دارد که باور به پروردگار و جهان پس از مرگ در مرکزیت ادیان پیش از اسلام نیز بوده است. در یکی از داستان‌های طولانی در مورد حضرت موسی علیه السلام، در آیه شصت و دوم سوره بقره، چنین توضیحی در میانه روایت داستان آمده است:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

کسانی که ایمان آورده‌اند، و کسانی که به آئین یهود گرویدند و نصاری و صابئان [پیروان یحیی] هر گاه به خدا و روز رستاخیز ایمان آورند، و عمل صالح انجام دهند، پاداششان نزد پروردگارشان مسلم است و هیچ‌گونه ترس و اندوهی برای آنها نیست.

آن طور که علامه طباطبایی در جلد اول تفسیر المیزان گفته است، آیه یادشده قاعده‌ای جهان‌شمول را بنا می‌کند. بدین‌صورت سرسپردگی در مقابل ذات اقدس الهی برای همهٔ انسان‌ها امکان‌پذیر می‌شود. این اصل جهان‌شمول آن است که به خداوند باور داشته باشیم، برای سفر پس از مرگ آماده شویم و درست عمل کنیم.

از این منظر، اسلام امروز فرقی با اسلامی که قبلاً وجود داشته ندارد. وقتی حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام خانه‌اش را به خاطر دستور پروردگار ترک گفت یا وقتی که به گونه‌ای، که ما از آن آگاه نیستیم، خداوند را نیایش می‌کرد، یا وقتی که به مهمانانش ارج می‌نهاد، در حال انجام کار درست بود. همهٔ این نمونه‌هایی که از زندگی ایشان در انجیل و قرآن آمده است به ما راه درست مسلمان بودن را نشان می‌دهد.

پیامبر خاتم عَلَيْهِ السَّلَام به پیروانش گفت که آن‌ها پیرو سنت‌هایی هستند که پیامبران قبلی بنا نهاده‌اند. مسلمانان امروز نیز کارهایی مشابه انجام می‌دهند گرچه در جزئیات متفاوتند. مثلاً ما خانه‌هایمان را برای سفر به شهر مقدس مکه ترک می‌کنیم تا طبق فرمان خداوند به حج برویم. طبق دستور پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام به صورت منظم نماز می‌خوانیم. سعی می‌کنیم که مهمانمان را گرامی بداریم، همان طور که حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام این گونه عمل می‌کرد. این مسائل با جزئیات در قرآن و تعلیمات منسوب به پیامبر اکرم عَلَيْهِ السَّلَام آمده است. نکتهٔ مهم اما این است که همهٔ این‌ها چیز جدیدی نیست. اسلام همیشه واکنش طبیعی انسان در مواجهه با پروردگار بوده، هست و خواهد بود. در سورهٔ عصر، که یکی از کوتاه‌ترین سوره‌های قرآن است، این مسأله بیان شده است. الشافعی، یکی از امامان مکاتب اهل سنت، این سوره را برای راهنمایی بشریت کافی می‌دانست:

وَالْعَصْرِ ﴿١﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿٢﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ ﴿٣﴾

به عصر سوگند (۱) که انسان‌ها همه در زیانند (۲) مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نموده‌اند. (۳)

همهٔ حرف من در این کتاب همین چیزی است که در آیات سورۀ عصر آمده است. این که خودم و شما را تشویق به جستجوی حقیقت و پایمردی در این راه کنم. روزه گرفتن یکی از مهم‌ترین کارهای تأثیرگذار در زندگی معنوی انسان‌هاست. اما نوع روزه گرفتنی که در قرآن توصیه شده است، بسیار طاقت‌فرساست. این که برای کل ماه رمضان از انتهای سحر تا غروب کامل آفتاب از خوردن، آشامیدن و آمیزش جنسی پرهیز کنیم، کار ساده‌ای نیست. حدود بیست سال از اسلام آوردنم می‌گذرد و هنوز هم که هنوز است روزه گرفتن برایم دشوار است. ولی این کار وقتی که در کنار بقیۀ مسلمانان انجام شود آسان‌تر می‌شود. به اطراف جهان نگاه می‌کنم و می‌بینم صدها میلیون مسلمان با هر پیشینه و فرهنگی این کار را انجام می‌دهند. درمی‌یابم که با وجود دشواری روزه گرفتن، این کار کاری نیست که شدنی نباشد. اگر یک نوجوان پانزده ساله در مراکش یا پیرزن شصت ساله‌ای در ایران می‌تواند این کار را انجام دهد، پس من هم می‌توانم. روزه گرفتن محکی است برای معنویت انسان، زیرا که نشان می‌دهد ما چقدر توان دل‌کندن موقتی از خواسته‌های ابتدایی‌مان به خاطر رسیدن به معنویت داریم. وقتی که بسیاری از افراد با روزه گرفتن‌شان نشان می‌دهند که این کار شدنی است، آن‌هایی که روزه نمی‌گیرند دیگر عذری پذیرفتنی ندارند. تنها راه آن است که به اندازهٔ کافی خواهانِ معنویت باشیم.

اما سؤال اینجاست که چرا باید کسی از خوردن، آشامیدن و آمیزش جنسی چشم‌پوشی کند؟ آیا این‌ها بهترین نعمت‌های زندگی نیستند؟ بله، هستند و دقیقاً به همین دلیل است که چشم‌پوشی موقتی از آن‌ها معنادار می‌شود. ما با چشم‌پوشی از آن‌ها

از کسی که آن چیزها را به ما داده قدردانی می‌کنیم. مثلاً فرض کنید کسی که دوست‌تان دارد به شما صد هزار دلار بدهد. او این پول را به شما داده چون خیر شما را می‌خواسته است. حالا فرض کنید او روزی بیايد پيش شما و بخواهد همان پولی را که به شما داده از شما قرض بگیرد و قول بدهد که موقع پس دادن پول، مبلغی اضافه‌تر به شما پرداخت کند. هر کسی جز خودخواه‌ترین و بی‌اعتمادترین آدم‌ها حتماً این پیشنهاد را قبول می‌کند و به قول قرض‌گیرنده اعتماد می‌کند. خب، این دقیقاً همان کاری است که خداوند در قرآن، آیه دویست و چهل و پنجم سوره بقره، به آن اشاره دارد:

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

کیست که به خدا «قرض‌الحسنه‌ای» دهد، تا آن را برای او، چندین برابر کند؟ و خداوند است محدود یا گسترده می‌سازد. و به سوی او باز می‌گردید.

علاوه بر روزه گرفتن در ماه مبارک رمضان، یکی از جنبه‌های اصلی اسلام کار خیریه است. همه مؤمنان در طول تاریخ تشویق به کار خیر شده‌اند و برای پیروان حضرت محمد ﷺ نیز جز این نبوده است. روزی‌دهنده، «الرزاق»، یکی از نام‌های خداوند است و این خداوند است که سرچشمه ثروت بی‌پایان است. اگر شما در خانواده‌ای ثروتمند به دنیا آمده باشید، این خداوند بوده که چنین تقدیری را برای شما رقم زده است. اگر ثروت‌تان را با کار سخت به دست آورده باشید، این خداوند بوده که به شما هوش و سلامتی لازم برای کار سخت را داده است. هر چیزی که ظاهراً در تصاحب افراد است در نهایت به آن‌ها تعلق ندارد. در نهایت همه چیز از آن خداست. به همین خاطر خداوند از ما می‌خواهد بخشی از آن ثروت‌ها را بدهیم تا نشان دهیم اعتقاد ما به

خداوند و زندگی پس از مرگ از سر صدق است. در عوض، پروردگار قول داده است که بیشتر از آن چیزی را که داده‌ایم به ما پس بدهد. خداوند در آیه هفتم سوره ابراهیم می‌فرماید «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ».^{۱۴} ما مقداری پول به خداوند به عنوان قرض می‌دهیم و به قول او اعتماد داریم که او در عوض مقدار بیشتری را به ما پس خواهد داد. در آیه هجدهم سوره حدید آمده است:

إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ

مردان و زنان انفاق‌کننده، و آنها که به خدا «قرض‌الحسنه» دهند، برای آنان مضاعف می‌شود و پاداش پرازشی دارند.

در قرآن از کار خیر معمولاً به عنوان «زکات» یاد شده است. البته زکات فراتر از مفهوم خیریه است و در واقع قاعده‌ای است که به خیلی از جنبه‌های زندگی مرتبط می‌شود. واژه زکات از نظر ریشه‌شناسی با مفهوم پاکی و خلوص در ارتباط است و در واقع، زکات اشاره به سازوکاری دارد که از طریق آن می‌توانیم همه جنبه‌های زندگی‌مان را پاک و خالص کنیم. در حدیثی از امام جعفر صادق علیه السلام آمده است:

«خداوند در همه اعضای بدن و در رشد هر تار مویت و در هر لحظه‌ای زکاتی قرار داده است. زکات چشم آن است که برای آموختن ببینی و نگاهت را از آرزوها و تمایلات بیوشانی. زکات گوش‌ها آن است که به دانش، بخرد، قرآن، مباحث دینی، مانند ابشارها و اندازها، و هر چیزی که نجات تو در آن است، گوش فرداهی و همین طور از شنیدن هر چیزی که نجات تو در آن نیست مانند دروغ و غیبت و مانند آن بپرهیزی. زکات زبان آن است که مشورت

^{۱۴} اگر شکرگزاری کنید، بر شما خواهم افزود.

مشفقانه به مؤمنان بدهی، غافلان را بیدار کنی، و همیشه مشغول به ذکر و حمد خداوند و مانند آن باشی. زکات دست آن است که نسبت به هر آنچه که خداوند به تو داده است سخاوت مند باشی؛ دانش و هر چیزی را که برای مسلمانان در راه اطاعت پروردگار بلندمرتبه مفید است بنویسی و دست را از کارهای نادرست بازداری. زکات پاهایت آن است که آن‌ها را برای ادای حقوق الهی به کاربری، به دیدار مردمان صالح بروی و به جمع‌هایی بروی که یاد خداوند در آن است. قدم در آشتی دادن مردم، صلۀ رحم، جهاد، و به سمت هر آنچه که دل و دینت در آن است بروی.»^{۱۵}

محاسبۀ زکاتِ ثروت کار ساده‌ای است اما محاسبۀ زکات بدن چالش‌برانگیز است. حداقل کاری که می‌شود کرد آن است که همهٔ همت خود را صرف آن کنیم که عباداتی را که پیامبر اکرم ﷺ به ما آموخته به درستی انجام دهیم. راه‌های مختلفی برای عبادت در اسلام وجود دارد ولی آن چیزی که در عربی از آن به عنوان «صلاة» (نماز) یاد می‌شود برای همهٔ مسلمان اجباری است. وقتی می‌گویند مسلمانان پنج مرتبه در روز نماز می‌خوانند به این معناست که مسلمانان «حداقل» پنج بار در روز نماز می‌خوانند. در عمل ممکن است خیلی بیشتر به روش‌های مختلف به عبادات خداوند بپردازند. اما نماز صورت بنیادین نیایش است.

برای ادای نماز باید پوشیده و تمیز باشیم و شعائر آیینی خاصی را هم‌زمان با خواندن نیایش‌هایی خاص به جا بیاوریم. خواندن اولین سوره از قرآن، سورهٔ حمد، بخش مرکزی نماز است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿۱﴾ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۲﴾ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿۳﴾ مَالِكِ

^{۱۵} از کتاب «الحقائق فی محاسن الأخلاق» نوشتهٔ ملا محسن فیض کاشانی به نقل از بحار الانوار.

يَوْمَ الدِّينِ ﴿٤﴾ إِنَّكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴿٥﴾ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿٦﴾ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿٧﴾

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر (۱) ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است. (۲) بخشنده و بخشایشگر است. (۳) مالک روز جزاست. (۴) تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوئیم. (۵) ما را به راه راست هدایت کن. (۶) راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی، نه کسانی که بر آنان غضب کرده‌ای، و نه گمراهان.

(۷)

علاوه بر زکات بدن، زکاتِ روز نیز وجود دارد. زمان لازم برای آماده شدن و ادای پنج مرتبه نماز تقریباً بیست و پنج دقیقه در روز است. یعنی هر روز حداقل بیست و پنج دقیقه به خداوند اختصاص دهیم. اگر کسی هر شبانه‌روز شش ساعت بخوابد، با توجه به زمانی که به نماز اختصاص داده است، هنوز هفده ساعت و نیم از وقتش برای کارهای دیگر باقی می‌ماند. آن‌هایی که بیشتر با خداوند در ارتباطند معمولاً زمان بسیار بیشتری از بیست و پنج دقیقه را به نماز اختصاص می‌دهند که البته این کار واجب نیست. پنج وعده نماز همچون روزه گرفتن محک خوبی برای مسلمانی ماست. نماز خواندن زکات روز است، روزه گرفتن زکات سال، و سفر حج زکات عمر است. این مفهومی است که اسلام برای ما ساخته است. این که از آن همه نعمتی که خداوند به ما عطا کرده است، تنها بخش کوچکی‌اش را به او بازگردانیم. هر چه بیشتر قدردان باشیم، بیشتر به خداوند بازمی‌گردانیم. اگر به مفهوم دین که در فصل اول اشاره شد بازگردیم، درمی‌یابیم اسلام راهی است که ما دین خود را، که همان وجود ما در دنیاست، پس بدهیم.

شایان گفتن است که نماز، روزه، زیارت و کار خیر همه به زندگی اجتماعی ما در ابعادی بزرگتر مرتبط هستند. نمازهای مسلمانان معمولاً با بقیه به صورت جماعت خوانده می‌شود. در ماه رمضان، بسیاری از مسلمانان همدیگر را به شام دعوت می‌کنند. ما معمولاً کمک‌های خیریه را به کسانی که در نزدیکی ما هستند می‌دهیم و این گونه از نیازهای جامعه کوچک اطرافمان باخبر می‌شویم. زیارت نیز هم‌دوش بقیه مسلمانان دیگر، که از جاهای مختلف جهان به حج می‌آیند، صورت می‌گیرد. به همین خاطر، اخلاق به معنای عامش نیز در مرکزیت قاعده انجام دادن کار درست قرار می‌گیرد. چون ما در جامعه زندگی می‌کنیم، باید به جامعه احترام بگذاریم. مسلمانان نباید مرتکب قتل شوند، دزدی کنند، دروغ بگویند، یا به بقیه تهمت بزنند. خداوند به مسلمانان دستور داده است که به نیازمندان کمک کنند و همیشه در تکاپوی بهتر شدن باشند. در آیات هشتم تا هفدهم سوره بلد آمده است:

﴿لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ﴾ (۸) ﴿وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ﴾ (۹) ﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾ (۱۰) ﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ﴾ (۱۱) ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ﴾ (۱۲) ﴿فَكُ رَقَبَةً﴾ (۱۳) ﴿أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ﴾ (۱۴) ﴿يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ﴾ (۱۵) ﴿أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ﴾ (۱۶) ﴿ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ﴾ (۱۷)

آیا برای او دو چشم قرار ندادیم (۸) و یک زبان و دو لب؟ (۹) و او را به راه خیر و شر هدایت کردیم. (۱۰) ولی او از آن گردنه مهم نگذشت. (۱۱) و تو نمی‌دانی آن گردنه چیست. (۱۲) آزاد کردن برده‌ای (۱۳) یا غذا دادن در روز گرسنه‌ای (۱۴) یتیمی از خویشاوندان (۱۵) یا مستمندی خاک‌نشین را (۱۶) سپس از کسانی باشد که ایمان آورده و یکدیگر را به شکیبایی و رحمت توصیه می‌کنند. (۱۷)

در بخشی از آیه نهم سوره الحشر می‌فرماید «وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ».^{۱۶} این کار ساده‌ای نیست که به گرسنه‌ای غذا بدهیم حال آن که خودمان گرسنه هستیم، یا آنقدر نگران وضع مالی دیگران باشیم که خودمان به فقر بیفتیم. این یک آرمان رفیع اخلاقی است.

در زندگی گاهی بسیار به جزئیات دقت می‌کنیم و گاهی بسیار سهل‌انگار می‌شویم. اسلام آمده تا در زندگی‌مان به تعادل برسیم و چیزهای مهم را در اولویت قرار بدهیم. اگر من نماز واجب را نخوانم، نماز مستحبی شب هیچ فایده‌ای برایم نخواهد داشت. اگر من در تمام سال هیچ کار خیری انجام نداده باشم، احتمالاً نباید نیمی از پولم را در یک روز بدهم چون آن روز حس خوبی نسبت به کار خیر داشته‌ام. معمولاً تغییر باید به تدریج صورت بگیرد و باید قبل از آن که به ثمر بنشیند، خوب ریشه بگیرد. سال‌ها تلاش و صبر برای من لازم بود تا در خواندن نماز تسلط پیدا کنم. باید یاد می‌گرفتم چگونه قرآن را به عربی بخوانم. باید انعطاف بیشتری به خرج می‌دادم تا طریقه درست نشستن موقع نماز را یاد بگیرم. باید بسیاری از عبارات عربی را حفظ می‌کردم و معنایشان را می‌آموختم. با آن که این کارها موقعی برایم دشوار می‌نمود، اکنون خیلی ساده و طبیعی این کارها را انجام می‌دهم. به همین منوال، از خودگذشتگی به صورت طبیعی در من شکل نمی‌گیرد. زیرا من آن گونه تربیت شدم که به مهارت‌ها و خواسته‌هایم توجه داشته باشم. اسلام به من آموخت که معمولاً کار درست ربط زیادی به آنچه می‌خواهم ندارد، بلکه کار درست آن چیزی است که برای دیگران بهترین کار است. گذشتن از آن چیزی که نفس می‌خواهد اصلاً کار ساده‌ای نیست. اگر من از داشتن ثروت لذت می‌برم،

^{۱۶} در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند و آنها را بر خود مقدم می‌دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند.

خیلی سخت است که آن ثروت را به کار خیر اختصاص دهم. اگر از وقت آزادم لذت می‌برم، خیلی سخت است که آن را به خواندن نماز اختصاص بدهم. اگر دوست داشته باشم فیلم سینمایی تماشا کنم، اما همسر از من می‌خواهد قبل از رسیدن مهمان‌ها به خرید بروم، آنگاه است که دشواری عمل به کار درست برایم آشکار می‌شود. گذشتن از خودخواهی و رسیدن به ازخودگذشتگی بدون تغییر دادن خود شدنی نیست. این تغییرات پنج مرحلهٔ اساسی دارد که در فصل بعدی بدان‌ها خواهم پرداخت.

پنج گام تقوا

تقوا واژه‌ای عربی است که معنای اصلی‌اش بیش از دویست بار در قرآن آمده و به معنای تغییر رفتار به خاطر آگاهی از حضور خداوند است. تمایل به تغییر ممکن است به دلیل عشق، امید، ترس، سپاس‌گزاری، و انواع مختلف دلایل احساسی باشد. اما به خاطر آن که «ترس از خداوند» در گذشته زیاد استفاده شده است، معمولاً تقوا به عنوان ترس از خداوند تعبیر می‌شود. من از واژه اصلی عربی استفاده می‌کنم، چون مانند دین، تقوا یک مفهوم بنیادین در اسلام است و معناهای مختلفی را در آن واحد در بر می‌گیرد.

یکی از راه‌های فهمیدن تقوا تقسیم آن به پنج گام است.^{۱۷} گام اول تسلیم یا سرسپردگی (اسلام) است. در فصل قبل، در مورد اسلام به عنوان یک پدیده جهان‌شمول صحبت کردیم. در اینجا مرادمان از اسلام پذیرش نبوت حضرت محمد ﷺ به عنوان آورنده قرآن برای بشریت و معلم نماز، کار خیر، روزه و زیارت حج است. مثلاً پیروی دین حضرت ابراهیم عليه السلام تقریباً ناممکن است. زیرا ما چیز زیادی از زندگی ایشان، نحوه

^{۱۷} این مفهوم را ابن جوزی کلبی در تفسیر قرآنش استفاده کرده است. این تقسیم‌بندی در این کتاب نیز آمده است:

Shakir, Zaid and Hamza Yusuf. "Agenda to Change our Condition." pp 12-13, Sandala,

2013.

عبادت و زمان روزه گرفتن‌شان نمی‌دانیم. هر سال، میلیون‌ها مسلمان بر اساس تعالیم پیامبر اسلام ﷺ در ماه رمضان روزه می‌گیرند، و چند میلیون از مسلمانان به سفر حج می‌روند. همین مثال‌ها نشان می‌دهد که پیروی از آیین پیامبر اسلام ﷺ امری دست‌یافتنی است. خود من به عنوان یک آمریکایی که تا شانزده سالگی چیزی از نام محمد ﷺ نشنیده بودم، شاهد زنده‌ای برای این استدلال هستم.

هر وقت کسی راه حضرت محمد ﷺ را پذیرفت، می‌تواند قدم به دومین گام تقوا، یعنی توبه، بنهد. توبه به معنای رها کردن هر چیزی است که خداوند ما را از آن منع کرده است و انجام دادن هر کاری است که بر ما واجب نموده است. مثلاً، همان طور که در فصل پیش گفتیم، خداوند بر ما واجب کرده که روزی پنج مرتبه نماز بخوانیم. به جز حالات استثنایی مانند زمان عادت ماهانه زنان، همه مسلمانان باید روزی پنج مرتبه نماز بخوانند. ترک نماز از روی قصد گناه محسوب می‌شود و یک مسلمان همیشه با نیروهای درونی و بیرونی که خواندن نماز را برای او دشوار می‌کند در کشمکش است. حال اگر مسلمانی نماز نخواند چطور؟ پاسخ آن است که باید توبه کند. توبه فقط به معنای طلب آموزش از خداوند نیست، بلکه شامل تغییر نیز می‌شود. مثلاً در مورد نماز خواندن، توبه کسی پذیرفته نمی‌شود مگر این که به عادت نماز خواندن بازگردد. اکتفا کردن به طلب آموزش از پروردگار برای توبه کافی نیست. به همین صورت، اگر کسی مشغول به کار حرام است، باید آن کار را ترک کند. مثلاً من عادت به نوشیدن الکل داشتم و از نوشیدنش لذت می‌بردم. دلیل من برای ترک الکل ضرر جانی یا عواقب آن برای زندگی‌ام نبود. من نوشیدن الکل را ترک کردم چون بر این باور بودم که خداوند ما را از نوشیدن آن منع کرده است. هر گناهی، چه گناهی که باعث اذیت دیگران شود چه گناهی که صرفاً امری شخصی باشد، مستوجب توبه است.

گام سوم تقوا «ورع» است. ورع به این معناست که باید در مورد زیست دینی خود محتاط باشیم. در مورد گام دوم، گناه بودن کارهایی مانند نوشیدن الکل واضح است اما چیزی که در آن مسأله اهمیت دارد انجام دادن یا ندادن آن کار است. در ورع، فراتر از گناه‌های ظاهری، باید در قبال کارهای مباح زندگی‌مان محتاطانه رفتار کنیم. فرض کنید کسی به شما یک میلیون دلار بدهد و ادعا کند که از آن پول، قطعاً ده هزار دلارش پول دزدی است و احتمال دارد که ده هزار دلار دیگرش نیز پول دزدی باشد و پلیس فردا برای گرفتن پول دزدیده‌شده می‌آید. واکنش شما چه خواهد بود؟ وقتی پلیس بیاید، آیا شما محض محکم‌کاری بیست هزار دلار می‌دهید یا شروع می‌کنید به بحث کردن که تنها ده هزار دلار از آن پول دزدیده شده و آن‌ها حقی در قبال ده هزار دلار دیگر ندارند؟ شرط احتیاط آن است که شما بیست هزار دلار بدهید. به همین شکل، اگر ما در مورد ارتباطمان با خداوند جدی باشیم، همه سعی‌مان را می‌کنیم تا رضایت خداوند در همه کارهایمان در نظر گرفته شود، حتی اگر آن کارها جزو کارهای مباح باشد. اگر شما کسی را دوست داشته باشید و احتمال بدهید گفتن بعضی از حرف‌ها آن شخص را می‌رنجاند، احتمالاً از گفتن آن حرف‌ها اجتناب خواهید کرد، حتی اگر احتمالش کم باشد. اصلاً چرا باید خطر کنیم و کسی را که دوست داریم برنجانیم؟ در ارتباط با پروردگار، این گام از تصفیۀ اخلاقی و معنوی برای خیلی از مردم قابل دسترسی نیست، اما برای کسانی که برای رابطه‌شان با خداوند حداقل به اندازه رابطه‌شان با کسانی که دوست‌شان دارند، اهمیت قائل‌اند جایگاه بسیار ویژه‌ای دارد.

گام چهارم تقوا، دل‌کندن از دنیا یا «زهد» است. اگر کسی را واقعاً دوست داشته باشید، فقط دوست دارید که با او باشید. دوست دارید کم‌تر بخوابید که بیشتر با او باشید، کم‌تر بخورید که بیشتر با او باشید، با دیگران کم‌تر حرف بزنید که بیشتر مشغول

صحبت با او باشید. هیچ وقت شما از خواب، خوراک و صحبت کردن با دیگران نمی‌گذرید مگر آن که خودتان خواسته باشید؛ چون به نظرتان مسأله مهم‌تری برایتان وجود دارد. دلیل دل کندن از دنیا عشق به خداوند است. کسی که زهد می‌ورزد، بیشتر غرق خواندن قرآن می‌شود تا آن که تاریخ یا رمان بخواند. بیشتر وقت آخر شبش را برای عبادت می‌گذراند و از راحتی رخت‌خواب می‌گذرد. به جای آن که به فکر درست کردن غذاهای لذیذ باشد، بیشتر از حد معمول روزه می‌گیرد. اگر تمکن مالی داشته باشد، بیشتر از آن که برای خودش خرج کند، برای کار خیر خرج می‌کند. اما همه این‌ها به خاطر عشق و آرزوی کسی است که مراد همه جویندگان است.

اگر کسی از چهار گام قبلی بگذرد، به گام پنجم تقوا می‌رسد که همانا دیدن خداوند یا «شهادت» است. به خاطر آن که فرسنگ‌ها با این سطح از تقوا فاصله دارم، صادقانه می‌گویم که هیچ نظری در مورد آن ندارم.

این پنج گام نشان‌دهنده یک چیز است: اسلام یک مسیر است. سفر بدون گام به گام پیش رفتن امکان‌پذیر نیست. لذا در این مسیر، مهم‌ترین مسأله این است که بدانیم گام بعدی چیست. اگر نیاز به استراحت دارید، استراحت می‌کنید، و سپس بلند می‌شوید و به تلاش ادامه می‌دهید. اگر من چنین بینشی نداشتم، هیچ وقت عربی را نمی‌آموختم، در خواندن قرآن تسلط پیدا نمی‌کردم و خواندن نماز برایم ساده نمی‌شد. همه این‌ها برای من زمان برد که البته صرف زمان برای این مراحل مسأله‌ای طبیعی است. یکی از معلمانم یک روز به من گفت «مهم آن نیست که چقدر از مسیر پیش رویت باقی مانده، مهم آن است که چقدر از مسیر را تا حالا رفته‌ای.»

سخن پایانی

روزی دانشمندی بزرگ پیش استاد معنوی‌اش رفت تا از او در مورد مسیر معنوی‌اش نصیحتی بشنود. استاد گفت که انسان همیشه در یکی از چهار حالت است و پاسخی درخور برای هر حالت وجود دارد:

«اگر خوشبخت است، باید شاکر باشد. اگر درگیر مشکلات است، صبر پیشه کند. اگر گناهکار است، توبه کند. اگر مطیع است، تواضع داشته باشد.»

کوتاه سخن این که هر لحظه از زندگی مهم است، فارغ از آن که چه کاری انجام می‌دهیم. خدا آن طرف اقیانوس نیست؛ در همین جاست، در همین نزدیکی است، در همین لحظه، و منتظر ماست که به راه راست برویم.

من نمی‌توانم بگویم شما در کدام یک از چهار حالت مذکور هستید. حتی نمی‌توانم شما را مجبور به واکنش مناسب در هر کدام از آن چهار حالت کنم. من فقط تلاش کردم که نگرش اسلامی در مورد وجود انسان را به تصویر بکشم. حالا این شماست که باید معنای زندگی‌تان را دریابید. به همین خاطر است که در عنوان این کتاب از واژه مسیر استفاده کرده‌ام. بنای این کتاب بر ساختن یک مفهوم انتزاعی نیست، بلکه روشی

است که از روی آن بفهمید کجا هستید، معنای مسیری که می‌روید چیست، و راه‌حل چه باید باشد. مثلاً می‌توانستم یک فصل را اختصاص به دین‌شناسی اسلامی بدهم. اما بیشتر مردم به این موضوعات علاقه‌ای ندارند و حتی نیازی هم به آن مباحث ندارند. آنچه که من بر آن تمرکز کردم، یعنی دین، مرگ، شعائر اصلی اسلامی و تقوا، برای همه انسان‌ها اهمیت دارد.

آن چهار حالت به یادمان می‌آورد که ما همیشه در درون‌مان در حال دگرگونی هستیم. یک مسلمان مطیع ممکن است در دام غرور بیفتد حال آن که کسی که هیچ چیز در مورد اسلام نمی‌داند ناگهان تبدیل به خادم بزرگی برای خداوند شود. مراحل تقوا تدریجی است، اما آن چهار حالت تجربه‌ای است که روزاً بر ما اتفاق می‌افتد. ممکن است صبح نیازمند شکرگزاری باشیم و عصر نیازمند صبر. بنابراین سفر معنوی ما فراتر از داشتن ظاهر مذهبی است. البته داشتن ظاهر مذهبی نیز به خودی خود اهمیت به‌سزایی دارد. سعی من در این کتاب آن بوده است که نقش اساسی تعلیمات ظاهری اسلام را در رشد معنوی انسان ترسیم نمایم. البته گنجینه دانش عظیمی در مورد زندگی باطنی در سنت اسلامی وجود دارد که آن چهار حالتی که گفتم تنها گوشه بسیار ناچیزی از آن گنجینه بزرگ است.

اگر چیزی در این کتاب وجود دارد که به شما می‌قبولاند امکان بهتر شدن وجود دارد، از من تشکر نکنید؛ سپاس‌گزار خداوند باشید. خداوند حقیقت مطلق، الحق، است و حقیقت از سمت خداوند می‌آید. اگر چیزی در این کتاب وجود دارد که منافی حقیقت است، همه‌اش به خاطر نقص من به عنوان یک انسان جایز الخطاست. برای‌تان و برای خودم دعا می‌کنم که بتوانیم سرسپرده او باشیم؛ اویی که «شما را از شکم مادرانتان خارج نمود در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید. و برای شما، گوش و چشم و عقل قرار

داد، تا شکر نعمت او را به جا آورید.»^{۱۸}

اسلام مانند بقیه سنت‌های دینی بزرگ دارای مفاهیم غریبه و پیچیده نیز است. فرهنگ مسلمانان جهان نیز مختلف است و به اندازه عمر چندین انسان طول می‌کشد تا آن فرهنگ‌ها را بشناسیم. سعی من در این کتاب کوتاه نشان دادن همه اسلام یا آنچه مسلمانان باور دارند نبوده، بلکه نشان دادن فرصتی به شما برای انتخاب مسیر درست برای زندگی بوده است، همان طور که هجده سال پیش این فرصت برای من پیش آمد.

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنَّ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تُلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ [اعراف، ۴۳]

و آنچه در دلها از کینه و حسد دارند، برمی‌کنیم و از زیر آنها، نهرا جریان دارد. می‌گویند «ستایش مخصوص خداوندی است که ما را به این رهنمون شد؛ و اگر خدا ما را هدایت نکرده بود، ما راه نمی‌یافتیم. مسلماً فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند» و به آنان ندا داده می‌شود که: «این بهشت را در برابر اعمالی که انجام می‌دادید، به ارث بردید.»

^{۱۸}سوره نحل، آیه ۷۸.

درباره نویسنده



ر. دیوید کولیدج^{۱۹} در شهر شیکاگو، ایالات ایلینوی آمریکا، به دنیا آمد و در شهر کنیلورث همان ایالت بزرگ شد. او دوره کارشناسی را در دانشگاه براون و کارشناسی ارشد را در دانشگاه پرینستون گذراند. طی سالهای ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۳ به عنوان روحانیِ مقیم در دانشگاه دارتموث و سپس دانشگاه براون مشغول به کار بود. طی سالهای ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۷ مشغول به تدریس درس حقوق اسلامی و اخلاق در دانشگاه نیویورک برای دوره کارشناسی بوده است. او هم‌اکنون دانشجوی دوره دکتری در دانشکده دین‌شناسی دانشگاه برکلی کالیفرنیا است. بیشتر نوشته‌های نویسنده در وبگاه شخصی‌اش amercycase.com قابل دسترسی است.

^{۱۹} عکس از نشانی lamppostproductions.com/david-coolidge/ برداشته شده است.